

۱۰۱۸۶-خ

۱۵۵۴

کتابخانه مجلس

کتابخانه مجلس

کتاب خطبه باریک منظره ۳۲ درجیه

مؤلف

۱۲۵۸

موضوع

خطه منظره باریک منظره ۳۲ درجیه

۱۶۵۹۷

کتاب



خطی "فهرست شده"

۱۲۶۵۴

۱۲۶۵۴

۸۶۵۹۷

مَهْدِيَّةُ الْمَرْءِ جِلَّةٌ طَبِيعِيَّةٌ

که در دهن باشد نه در دهن
که در دهن باشد نه در دهن

صَاحِبَةُ الْأَشْرَارِ دُكُوبُ الْعَيْنِ

باز در دهن
باز در دهن

مَانَدَمَ سَرَسَكَتَ

خوشی کن دهن
خوشی کن دهن

يَجْلِسُ الْكَلَامُ حَيْثُ الْكَلَامُ

سخن کر مجلس خاص گزشت
بر جای رسایند حیات

شَقَبَةُ الْمَرْءِ حَقَّتْ لِيَسَانِهِ

شکرش در دهان او گزشت
بنا بر او در روز جزا

بِحَالِيسَةِ الْأَيْحَدَاتِ مُفْسِدَةِ الدِّينِ

بیت درین بود ای مدعی
شستن با جوهران خویش

نُورُ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ نَيَّامِ الْبَلِّ

قیام شب که نوردهی
نصیب خامش مظلومیت

جَهْدُ الْمُتَلِّ كَثِيرٌ

دل کمر در مال و دین
کند پی در پی در تدبیر

حَوْلَةُ الْبَاطِلِ سَاعَةٌ وَحَوْلَةُ الْحَقِّ إِلَى الْيَاقِينَةِ

بود دوران باطل بی وقت
بود حق را پیوست دوران یقین

جَوْدَةُ الْكَلَامِ فِي الْأَخْصَارِ

سخن را بسکوی اختصار
بهر سرال معنی اختصار

جَلِيسُ الْخَيْرِ غَنِيمَةٌ

غیت دان نیک عشق سعادته شقاوت آن

جالس الفقراء تزددش کدا

همیشه در مقام الودیه من کی کو همیشی امل من

جمال المرء فی الجلم

مواخا و عذله باری جمال او باشد بودی

جلیس السوء شیطان

قرین بدو شیطان نصیب زنی بدخت نرس شیطان

محلم المرء عونه

خواص بر داری است ثابت هم باشد بودی

جلالی الزوال لادب و حلی النبیه الذ

نواز از یب و زینت از دوان جمال و زینت در دوان

جاء المرء بستره

بسکون خاد دارد در آرا حیا چون بودی در دما

خوضات الطعام خمرین خوضات الکلام

۲۲
باز زهر نوشیدن تا کام
بر از الفاظ زهر الواد

حَرْقَةُ الْاَوَّلِ لَا تَحْرِقُ الْاَكْبَادَ

بهرست باشد این کسی بر در
بوز و زور که در زبان جلا

يُحْسِنُ خَلْقَ غَيْمَةٍ

غیمت باشد ای اربابان
بانی بیک در اراکیت

حَدَّةُ الْمَرْءِ تُهْلِكُهُ

کهن شدی و سزای از فلک
که باشد مرد را شدی کما

حَرَّمَ الْوَفَاءَ عَلَى مَنْ لَا أَصْلَ لَهُ

حرام آمد وفا بر مردی
جسین کو بر علی در هیچ

حَرْقَةُ الْمَرْءِ كَنْزُهُ

بهرست باشد این کسی
مهر کجی بزرگستای در

خَفِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْ غَيْبِهِ

که این کردی از غیبتش
بهرست از خلق بجا را که

خَالَفَ هُوَاكَ قَسْرَجَ

خائف شوموی شرا کوی را جستی مرد جان

خیالاً اصحاب من دلت علی الحیة

که باشد در زاری کوی دل

خائب صفتی من بلع دینه بدنیاه

بوده ام سر از با جان شد کسی کوی من می را داشت

خلیل المذد دلیل عقلم

نشستم و از یاد تو خست دامن تو این سخن

خوف الله تغلوا القلب

را در دامن دل را جسته کجا

خلو القلب خیر من یلد الکین

جستین کوی دامن پیر

خلوص الود من حسن العهد

و فاراظم شیرین مجر شربت

حسن النساء الودود الودود

زن آن بهتر که اصل او بود دست
وزن آن بهتر که اولی گوید دست

خَيْرُ الْمَالِ مَا اتَّفَقَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ

که در راه خدا همش رو نیست
نه آن که با کسی باشد نه

دَوَاءُ الْقَلْبِ الرِّضَا بِالْقَضَا

که دایه بفرستد به رضای خدا
نه در دل کسی باشد نه

دَاءُ النَّفْسِ فِي الْجَنَّةِ

در دهر من در بهشت
نه در دهر من در بهشت

دَلِيلُ عَقْلِ الْمَرْءِ قَوْلُهُ وَدَلِيلُ أَصْلِهِ فَتْلُهُ

دلیل اصل هر کس که در دهان او
دلیل عاقل آنست که در دهان او

دَوَامُ الْبَسِ وَدَوْدُ الْبُؤْسِ الْأَخْوَانُ

که دایه دیدار یاران می توان
همیشه شادمانی گویند چیت

دَوْلَةُ الْأَنْزَالِ تَهْ الرِّجَالِ

که باشد افت مردان باشد
به داد بگفتند زانوی

دَيْنَارُ الْخَيْلِ حَقٌّ

در میان نخل زشت فغانه چو پند در بودی حاصل
آن حال

دین الرجال خدینه

برینا دارا شیرین و لیکن
از پس و یاد باشد در دین

دولة الملوك في العبد

باد و عدل در پسران
را و عدل باشد در پسران

دار من جفاك نجیب

دار من تو با هر که جفا کرد
خمس کرد و اندک خطا کرد

دَم عَلَى كَضْمِ الْغَيْظِ مُحَمَّدٍ عَوَاقِبُهُ

میر عاقبت شود بایست
فروغ چشم تا شود بایست

دَمُ الشَّيْءِ بِنَا لَا سَتِيكَ

دَمُ الشَّيْءِ بِنَا لَا سَتِيكَ
ماند که سستی باشد بایست

دَبَّ الطَّاعِي فِي طُغْيَانِهِ

دَبَّ الطَّاعِي فِي طُغْيَانِهِ
در طغیان و طغیان در طغیان

ذُبِّدَ جَدُّكَ كَيْفَ دَانَ طَلِيقَةُ قَلِيلٍ

کفایت کردی طاعت مرا در اندک کفایت بی شمار

ذَكَرُ الشَّابِّ حِينَ

نوجوانی را که با برادر دارد

ذَوِّ السَّالِطِينَ مُحَقَّةُ السَّمِيرِ

مردی که در شرف است و محقق است در سوز

ذَكَرُ الْأَوْلِيَاءِ يُنْزِلُ الرَّجْمَةَ

مردی که ذکر اولیاء بود نازل شد بر او سنگ

ذُلُّ الْمَسْدَةِ فِي الطَّمَعِ

ذلت در طمع است

ذَلِيلُ الْقَفْرِ عِنْدَ اللَّهِ عَزِيزٌ

فقره در پیشگاه خداوند عزیز است

ذَلَاقَةُ اللِّسَانِ تَأْسُ الْمَالِ

خشکی زبان است تأسی از مال

ذَكَرُ الْمَوْتِ جَلَاءُ الْقُلُوبِ

زُكْرَكَ دَلْ خَالِي بَا
که ذکر کرد دل خالی بیا

رُؤْيَةُ الْجَيْبِ جَلَاءُ الْعَيْنِ
رویه جیب جلائی عین

بوی دین بسلا نور دیده
جلال است از بر کزیده

رَّاعِ أَبَاكَ يَرَاكَ أَنْبَاءُ
راع آباک یراک انباء

که نیا یسار اعانت
نمده از دل پس مفاخر پردا

رَفَاهِيَّةُ الْعَيْشِ فِي الْآلَمِينَ
رفاهیه العیش فی الالمن

مناهیش و ذوق زندگانی
ز امر و صحت به جاودانی

رُقْبَةُ الْعِلْمِ أَعْلَى الرُّتَبِ
رُقْبَةُ الْعِلْمِ أَعْلَى الرُّتَبِ

ازین پایه بنامشند دیگر
همین پایه است در رتبه

رَزَقَكَ يَطْلُبُكَ فَاشْرَحْ
رزقک یتطلبک فاشرح

بایدی و هر کس از تو بخواهد
را از تو می گوید و می بخواهد

رَسُولُ الْمَوْتِ وَلا دَاةَ
رسول الموت و لا داة

و است دارد رسول مرگ و نیست
چگونه از کلمات نیکو

رَوَايَةُ الْحَدِيثِ نَسْبَتُهُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى
روایه الحدیث نسبت به رسول الله صلعم

دوایت کردن خون بهیچ دوست گناه تو می

رُعُونَاتُ النَّفْسِ تَتَّبِعُهَا

همیشه نفس را دنبال می کند
همیشه نفس را دنبال می کند

رَفِيقُ الْمَرْءِ دَلِيلُ عَقْلِهِ

نشان عمل او دلیل عقل او است
نشان عمل او دلیل عقل او است

زَيْنَ الرِّجَالِ بِمَوَازِينِهِمْ

اگر خواهی که این مردان را
بیرای گمان بپوشی

زَوْجُهُ الصَّالِحِينَ رَحْمَتُهُ

که از همسران صالحین رحمت او
همیشه رحمت او است

زَلَّةُ الْعَاقِلِ كَثِيرَةٌ

لحظه لغزش نادان بسیار است
لحظه لغزش نادان بسیار است

زَوَالُ الْعِلْمِ أَهْوَنُ مِنْ زَوَالِ الْعِلْمَاءِ

زوال علم آسانتر از زوال علما
زوال علم آسانتر از زوال علما

زَوَالُ الْمَرْءِ عَلَى قَدَرِ كَدِّهِ لَكَ

مقدور که در درود ابرو قدرش زیاده

هَذَا الْعَاجِ مُضِلُّهُ

در درود یافتن یافتن
بناست به او می بخشد

زَنَادَةُ الْجَبِيبِ تُطْفِئُ الْمَحِيَّةَ

از زنادی ببرد
جلال او کسی با شتاب

ذَوَايَا الدُّنْيَا مَشْجُونَةٌ بِالزَّوَايَا

به پسر که شایسته
هم نه می دانست

زَبَاقَةُ الصُّعْفَاءِ مِنْ اسْتَوَاضَعَ

فراخ بخت بر روی بخت
نیمه از بخت کردن

زِينَةُ الْبَاطِنِ حَبْرٌ مِنْ زِينَةِ الظَّاهِرِ

زینت کرم علی زینت
بخت بخت از ظاهر

سُوءُ الظَّنِّ مِنَ الْحَسَنِ

قانون بخت بر بخت
قانون بخت بخت

سُرُورُكَ بِالْدُّنْيَا غُرُورٌ

وَبِشْرٍ رَجِيٍّ شَامًا

وَوَدَّ الْخَلْقَ وَجْهَةً لِّاخْلَاصِ مِنْهَا

بِشْرٍ رَجِيٍّ شَامًا
وَوَدَّ الْخَلْقَ وَجْهَةً لِّاخْلَاصِ مِنْهَا

سِيرَةُ الْمَرْءِ يُبْنَى مِنْ سِيرَةٍ

سِيرَةُ الْمَرْءِ يُبْنَى مِنْ سِيرَةٍ
بِشْرٍ رَجِيٍّ شَامًا

لَا أَمَّةَ إِلَّا النَّسَانُ فِي حِفْظِ أَلْسَانِ

لَا أَمَّةَ إِلَّا النَّسَانُ فِي حِفْظِ أَلْسَانِ
بِشْرٍ رَجِيٍّ شَامًا

سَادَةُ الْأَمَّةِ الْعَقَّاءُ

سَادَةُ الْأَمَّةِ الْعَقَّاءُ
بِشْرٍ رَجِيٍّ شَامًا

نَكْدَةُ لَأَجَاءِ سَوْلِ الْخَلْقِ

نَكْدَةُ لَأَجَاءِ سَوْلِ الْخَلْقِ
بِشْرٍ رَجِيٍّ شَامًا

لَا أَمَّةَ إِلَّا النَّسَانُ فِي حِفْظِ أَلْسَانِ

لَا أَمَّةَ إِلَّا النَّسَانُ فِي حِفْظِ أَلْسَانِ
بِشْرٍ رَجِيٍّ شَامًا

سَمَوَاتٍ فِي التَّوَضُّعِ

سَمَوَاتٍ فِي التَّوَضُّعِ
بِشْرٍ رَجِيٍّ شَامًا

مندی در از یک ما سواد اند و وضع ای کرا

شبنم اعیان صلت

صفت عاقل زانند و است

شتر الامور افرها من ستر

که زانیک بی کردید

شبنم فی طلب الحجة

مندی بوشه وید را بی روی کن مد اکر کار

شبح العین عیوبه

بخط غفر خاک در

شبه من المعرفة خیر من کثیر من تعلم

تبر بر سر حد کرد

تبعك تا عیك

تو در وک پسان نبرد

شفاء الحنار قوأة القرآن

شفا و اولم جان بود خواندن آیت قرآن
 شجیع غنی آفدین قسری سخت
 شکر در دین است قلم کو کس است
 شرط لافه ترک الکلیه
 شکر در دین است طاعت زاهدان
 شرک الناس سن یتقیه الناس
 شکر در دین است ملازم شوکاران

صدق المؤمن خبائه
 شکر در دین است ملازم شوکاران
 صحت البدن فی الصوم
 شکر در دین است طاعت زاهدان
 صبرک یورث نصف
 شکر در دین است ملازم شوکاران
 صلو اللیل بها فی آسمان

کس خوش نازن نبیند برودش و بیاوردش

صَلَّاحُ الْمَرْءِ فِي الْبُكُوتِ

خوش نازن بود کس در سکوت
مسلک از حقین این است

صَلَّاحُ الْإِنْسَانِ فِي حِفْظِ اللِّسَانِ

مسک حفظ زبان در معسر
مسک از زود و دیر

صَاحِبُ الْأَخْيَارِ تَأَمَّلْ لَا تُسْرِ

میت در میان کرم بود این را شه

صَتُّ الْجَاهِلِ سِتْرٌ

میت جهل را برپا
میت را به دین

صِلْ لِرَحَامٍ يَكْرَهُ حَمَكَ

صلی را رسم در رفتن
صلی را عدم میزد

صَلَّاحُ بَدَنِ فِي تَوَرُّعٍ وَفَسَادِهِ فِي تَطْعَمِ

صلی از بدن در طعم
صلی در بدن در زهر

صَمِنَ اللَّهُ رُزْقَ كُلِّ حَدٍ

خدا شمس و ماه و ستارگان بر روی ورق جان خود را

ضرب الحبيب اوجع الضرب

دفعه بزرگ است از درد و دوزخ بودم فربه در این روزگار

صباة القلب من كل حلال

فدستگردان از دنیا بگریز از دنیا دوری از دنیا

ضرب اللسان اشد من ضرب السيف

متنوع بود زبانی و تنوع بود تیغ از تیغ

حال عمر من قصیر قبه

در این دنیا عمر من درختی است که درخت است و درخت است

طلب الادب اولى من طلب الهب

طلب علم و ادب اولی است از طلب آتش و آتش

طرد مع الاشكال

دفعه از تو باطل است از تو باطل است

طائر جردن من قصر رجاءه

بومرید زبون غم و غم

طاعة العبد ملاح

و انظر يا من

طاعة الله غيبة

لما يشاع

طوبى لمن لا اهل له

فمنه

صل من ركن الى لا شارب

شوا که او بدو در آن کار

صل من باع الدين بالدنيا

کمی که او در دنیا

ضيق القلب من صيق اليد

نیاید نگر در چ ص

صاقت الدنيا على التبا غصت

۱۲
ووجاهل را که با هم گیرد | جهان بر او نشان رخسار نیست

ضَاقَ صَدْرُ مَنْ ضَاقَ يَدُهُ

همیشه که دست و پا بکشد | گریه دل از دست بکشد

طَابَ وَقْتُ مَنْ وَثِقَ بِاللهِ عَزَّ وَجَلَّ

که باشد تا آخر روز بگذرد | خوش وقتی که دارد خداوند

طَوَّحَتِ رِزْقًا لِّعَاقِبَةٍ

خفت آنرا که روزی عاقبت را | بود از روز و جان شاد

ظَلَّ ظُلُمَ الظَّالِمِ فَصَبِرَ

در تاریکی ظالم بماند | شود سایه ظلم به رخسار

ظَلَّ أَكْثَرُ كَيْدٍ فَسَبَّحَ

بماند بیشتر دیندگی | پس بگوید که کار خوشتر

فَصَلِّ لِّأَعْوَجَ أَعْوَجَ

که باشد به کجایم بماند | بماند به کجایم بماند

عَسْرَقْنَا كُنْ مَلِكًا

اگر خواهی که بی قدر و با قیامت کردی و باشی

عَنْ الْكَادِمِ تَطْوِيلُهُ

اگر از کسی بپرسی که در این دنیا

عَافِيَةُ أَصْلِهِمْ وَخَيْرِيَّةٌ

سنگین از این دنیا

عَلَوْا الْهَيْمَةَ مِنَ الْإِيمَانِ

عنونست از ایمان جنبی که بر علی در شان

ظَلَمَ لَمْ يَصْرَحْ

بیدار و در این دنیا

ظَلَمَ الْمَلِكُ

دعوت و در این دنیا

ظَلَمَ الْمَلِكُ

باید باشد در این دنیا

ظَلَمَ الظَّالِمُ يَهُودَهُ

سنگ را ستم از بهر کرد / دوزخ می کشد هر روز

ظَمَاءُ الْمَالِ أَشَدُّ مِنْ ظَمَاءِ الْمَاءِ

بست است تشنه بای مست / در تشنه بای بار بود

ظُلُّ السُّلْطَانِ كَطُلِّ اللَّهِ

بود ز سب از انکم / چهار پای سلطان داد

ظُلْمَةُ الظَّالِمِ تَظْلِمُ الْإِيمَانَ

کند تاریک ظلم ظالم / بماند کفر و ایمان یک

عَنْهُ عَاقِلٌ خَيْرٌ مِنْ صِدِيقٍ جَاهِلٍ

که جاهل بشد بوی نهایی / عاقل خیرتر از دوست

عُسْرُ الْمَرْءِ مَقْدِمَةُ الْيُسْرِ

بسی است کار هر چار / زنی که کارش دشوار

عَلَيْكَ بِالْحِفْظِ دُونَ الْجَمْعِ

بود حفظ از جمع / بماند نگه داشتن از جمع

عَفْوُهُ أَنْظَلَهُ سُرْعَةَ الْمَوْتِ

وین مسرور ز کرد تو از یک خواجی کرد

قَرَعَ الشَّيْءُ تَغْبِرُ عَنْ أَصْلِهِ

خیز از سر ای پندار جز که بر می آید

فَارَزَ مِنْ سَلَمٍ مِنْ شَرِّ نَفْسِهِ

بوی سرور از دای دل غنی که سرور آید

فَكَانَ الْمَرْءُ بِالْصِّدْقِ

اگر خواجه که راستی را از خود تکیه بویست

سرور خوب است و در سبب دل خوش

سَلَمٌ مِنْ سَلَمٍ

سازم که در دلم است و در دلم از دلم

عَمْرٌ لَوْ أَهْوَتْ مِنْ مَحَاةٍ مِنْ لَهْوٍ

بماند که در دلم است و در دلم از دلم

عَابَ حَطَّ مِنْ غَابِ نَفْسِهِ

بوی از غایت از پیکر خیر

عَذْرَتِكَ مِنْ دَلَّتْ عَلَى لَابِءَةٍ

فِي كَلِّ قَلْبٍ شَفَلٍ

سیر زدم بگردن یکی کاه
نزد او دل بیست بهار

فَسَدَتْ نِعْمَةٌ مِّنْ كَفَرٍ هَا

بود نسی می و دکان
نزد او دل بیست بهار

قَوْلُ الْمَرْءِ يُخْبِرُ عَمَّا فِي قَلْبِهِ

زبان خبر بود از هر شکو
نم کسی که در او دل

قَوْلُ الْحَقِّ مِمَّا أَلْمَسَ

خاست

بهر روز با تو بود
صد روز

عَشَّكَ مِّنْ أَمْرَتِكَ بِالْبَاطِلِ

سیر زدم بگردن یکی کاه
نزد او دل بیست بهار

غَضَبُكَ عَنِ الْحَقِّ مُبْجَعٌ

بیر زدم بگردن او
نم کسی که در او دل

غَيْبَةُ الْمُؤْمِنِ وَجَدَانِ حَكِيمَةٍ

که در این روز
غمت بود

فَاَنْ مِّنْ ظَفِيرٍ يَّالِدٍ بَيْنَ

ظفر نبشت و فرزند باشد
کمی لشکر دین و دود بپوشد

فَقَسَدُ الْمَرْءِ بِفَضْلِهِ اَوَّلَىٰ مِنْ قِسْطِهِ

که فساد از بهر فضل او
بیشتر از بهر عدل او

فَلَمَّا كُنْتُ عَلَىٰ حَصْبَتِكَ يَا اِلَٰهَ اَحْتِمَالِ

پس چون من بودم در جماعت تو ای خداوند
کافی است که مرا از خطر حفظ کن

فَعَلَّ الْمَرْءُ دَلَّ عَلَىٰ اَصْلِهِ

پس مردی را که دلیلی بر اصل خود
باشد

نمهای که حق باشد ز دین است که دین جویم شش بگم است

قُوَّةُ الْقَلْبِ مِنْ صِحَّةِ الْاِيْمَانِ

قدرت دل از صحت ایمان است
و ایمان از قدرت دل است

قَاتِلِ الْخَرِيبِ حِرْصَهُ

کشیج و در باطنش حسوم
نزد کشته تر بود از خون

تَدَبَّرْ فِي الْعَمَلِ تَنَحُّ مِنَ الذَّلِيلِ

که اندر از دگر کاری کار و کرد
شوی بن غرضی تحضر کار

فَمَنْهُ مَنْ مَاجَحْسَنَهُ

که از قدرت او سرزند / و غیرت هم از او دارند

قَدَرِ اَمَّاءَ دَلِيلِ دِينِهِ

ز پیشانی پادشاهان / و پیشانی پادشاهان

نَفَقَ لَاشَارِ مَضَلِّهِ

که از بزم او پادشاهان / گمراه شوند و در راه

قَسَوْهُ الْقَلْبَ مِنَ الشَّيْخِ

تَعْلَمُ بِشَعْرِ اَرْغَمِ

وَمَنْ تَرَدَّ مَانَهْتَهُ

وَمَنْ تَرَدَّ مَانَهْتَهُ

كَلَامُهُ دَوَاءُ نَفْسِهِ

وَمَنْ تَرَدَّ مَانَهْتَهُ

دَكَاةً يَنْجُو بِهَا مِنْ مَسْئَلِهِ

وَمَنْ تَرَدَّ مَانَهْتَهُ

کثر من یقیناً تزلزلها
 لا یزول من یزول
 کفی بالشیء داء
 لا یزول من یزول
 کفی حسودین حسد
 لا یزول من یزول
 کفی من عیب دنیا

کرم من یزول
 من کثر کلامه کثر ما له
 لا یزول من یزول
 کفی بالشیء داء
 لا یزول من یزول
 کفی حسودین حسد
 لا یزول من یزول
 کفی من عیب دنیا

تَسْرُطُطَانِ الْعِلْمِ زَوَالٌ

بِغَلْمِ بَرَسْمِ نَسْرُطُطَانِ
بِغَلْمِ بَرَسْمِ نَسْرُطُطَانِ

بِسْرِ الشَّهْرِ مِنْ لَرْتُونَامِ

بِسْرِ الشَّهْرِ مِنْ لَرْتُونَامِ
بِسْرِ الشَّهْرِ مِنْ لَرْتُونَامِ

كُلُّ عَدْوَةٍ مُفْلِحَةٍ لَا عَدْوَةَ حَسْبِ

كُلُّ عَدْوَةٍ مُفْلِحَةٍ لَا عَدْوَةَ حَسْبِ
كُلُّ عَدْوَةٍ مُفْلِحَةٍ لَا عَدْوَةَ حَسْبِ

مِنْ عَسْتِ هَمَّتْ طَا هَمْمَةٌ

نَزِيبِي دُونِ تَرَا مَانِي وَفَادِ نَزِيبِي

كَفَّارَةً هَمَّتْ عَمَلَتْ بِمَوْتِ

كَفَّارَةً هَمَّتْ عَمَلَتْ بِمَوْتِ
كَفَّارَةً هَمَّتْ عَمَلَتْ بِمَوْتِ

كَمَالُ الْخُودِ فِي عَسْتِ قَارِ بِعَهْدِ

كَمَالُ الْخُودِ فِي عَسْتِ قَارِ بِعَهْدِ
كَمَالُ الْخُودِ فِي عَسْتِ قَارِ بِعَهْدِ

نَاتِ الْكَلَامِ قَدْ لَعَلُّوا

نَاتِ الْكَلَامِ قَدْ لَعَلُّوا
نَاتِ الْكَلَامِ قَدْ لَعَلُّوا

لَا تَلْمِزْهُ عَشْرَةً وَتَلْمِزْهُ عَشْرَةً

يَا بَيْتُكَ يَا بَيْتُكَ يَا بَيْتُكَ

نَمُوْهُ يَدِيْكَ تَوَكَّلْ عَلَيْهِ

وَلَا تَلْمِزْهُ عَشْرَةً وَتَلْمِزْهُ عَشْرَةً

يَا بَيْتُكَ يَا بَيْتُكَ يَا بَيْتُكَ

نَمُوْهُ يَدِيْكَ تَوَكَّلْ عَلَيْهِ

وَلَا تَلْمِزْهُ عَشْرَةً وَتَلْمِزْهُ عَشْرَةً

يَا بَيْتُكَ يَا بَيْتُكَ يَا بَيْتُكَ

نَمُوْهُ يَدِيْكَ تَوَكَّلْ عَلَيْهِ

وَلَا تَلْمِزْهُ عَشْرَةً وَتَلْمِزْهُ عَشْرَةً

يَا بَيْتُكَ يَا بَيْتُكَ يَا بَيْتُكَ

نَمُوْهُ يَدِيْكَ تَوَكَّلْ عَلَيْهِ

وَلَا تَلْمِزْهُ عَشْرَةً وَتَلْمِزْهُ عَشْرَةً

بِأَمْرِ رَبِّكَ وَمَا يَشْعُرُ

مَنْ رَجَعَكَ بِالْعَسَدِ

فَأَرْجِيهِ بِرَبِّهِ

بِأَمْرِ رَبِّكَ

بِأَمْرِ رَبِّكَ

تَوَابٌ لِّأَجْرَةِ تَجَرُّمٍ

بِأَمْرِ رَبِّكَ

يَسْأَلُ لَمُوتٍ مِنْ صَدَائِقِ

فَتُوشِي أَلْسُنًا مِرْمَرَةً

فَتُوشِي أَلْسُنًا مِرْمَرَةً

بِأَمْرِ رَبِّكَ

نُودَ قَلْبِكَ فِي الصَّلَاةِ فِي ظُلْمٍ

بِأَمْرِ رَبِّكَ

بِأَمْرِ رَبِّكَ

جسول آرزو از مال باشد
فقیری درم بر جان باشد

نَارُ الْحَرِيقَةِ أَشَدُّ مِنْ نَارِ جَهَنَّمَ

که سوزاندن درون از بیرون
بناشد آتش درون بخلاف

نُورُ شَيْبِكَ لَا تَظْلِمُهُ بِالْعَصِيَّةِ

بود نور شبیهت از گردان
نور از برای تو در از ظلمت

نَضَى الْوَجْهَ مِنَ الصَّدَقِ

شان است کویت از
کویت همه لطف و صفادر

وَضَعَ الْإِحْسَانَ فِي غَيْرِ حِيلَةٍ ظَلَمَ

و که نه ظلم به شد و نه کوی
بجا نه غیبتش بر کوی

وَزُرْ صَدَقَةُ الْمَنَانِ أَكْثَرُ مِنْ آخِرِ

که از آن منی تو صابر است کردی
نه منی بر ابراز کردی

وَلَا يَأْتِي الْأَجْمَعُ سَبِيحَ الزَّوَالِ

و که باشد بود از سحر تا روز
و است اجماع از سحر تا روز

وَيَلْزِمُ مَسَاءَ خُلُقِهِ وَقَبْحُ خُلُقِهِ

برای نفعی که باشد سخن	خوش
وَحَدَّثَ الْمَرْءَ خَيْرًا مِنْ جَلِيسِ السُّوءِ	
بست از غشیشین حال	و نهایی از کار
وَأَسْأَلُكَ مِنْ تَعَاْفِكَ	
باید از کار و باده	و اسرار با تو
وَالْأَلَاكَ مِنْ كَيْفِ عَادِكَ	
بنای دوستی با هر که	نباشد مست حکم شتواری

وَلِيَ الطِّفْلَ مَرْزُوقًا	
باید در همان خرد باشد	و لی طفل از وی مذ باشد
وَيُلْهِمُكَ وَتَرَى الْأَجْدَادَ	
باید در پیش تو	و یلهم کن و ترا
لَا دِينَ لِمَنْ لَا مَرْوَةَ لَهُ	
نباشد دین برای کسی که	دین نیست
لَا تَحْزَنُ لِلْعَاقِلِ	
نباشد غم برای کسی که	عقل دارد

نشد در قتل هیچ کس
اگر باشد نیکو بشناس

لَا حُرْمَةَ لِلْكَاذِبِ

بهر عقوبت باشد بفرمان
خدا در کاذب هیچ عقوبت

لَا رَاحَةَ لِلْجَسُودِ

خاکی که از عجبی نهاده
صورت آرایش از زنی نخواهد

لَا عَمَّ لِلْقَانِعِ

خدا در در قانع هیچ اند
که قانع را نباشد کمبود

يَا مَنْ الْخَائِفُ إِذَا صَلَّيَ إِلَى مَا خَافَهُ

بیشتر از ترسند از خدا
در نماز می شود خائف و ترسند

يُصِيرُ أَمْرَ الصَّبْرِ إِلَى مَرَدِهِ

بهر عقل کمالش در کارش
آن مردی که بپشت بر سر کارش

يَسْلُغُ الْمَرْءُ بِالصِّدْقِ مَنَازِلَ الْجَبَّارِ

بهر راستی جزین را پست کوی
کمال مرد اگر خدای را بگوید

يَسُدُّ الْمَرْءُ قَوْمَهُ بِالْإِحْسَانِ



شهر بر تو نه خود آن بود که با ایشان کنی

يَا سِرَّ الْقَسْرِ رَاحَةُ الْقَلْبِ

چون فزید کشت بر او شدن
چون کشتی فزید بر او شدن

سَعْدُ الرَّجُلِ مَعَ أَحِبَّةِ السَّعِيدِ

لجود نیکوکاران بر او
لجود نیکوکاران بر او

ز جوت طواف کاف ال
شاید نظم ترجمه جلد



کتابچه کتاب علی دیناوی و امیر
کتابچه کتاب علی دیناوی و امیر
کتابچه کتاب علی دیناوی و امیر
کتابچه کتاب علی دیناوی و امیر
کتابچه کتاب علی دیناوی و امیر